

خارج اصول فقه (۱۴۰۲-۱۴۰۳) - جلسه ۶۰

تاریخ: دوشنبه ۱۴۰۲/۱۱/۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين.

۵- مشتق

چند سؤال:

۵-۹- اموری در خاتمه مشتق

۵-۹-۱- امر نخست: بساطت یا ترکب مفهوم مشتق:

بحثی که با شما داشتیم راجع به مفهوم مشتق بود. به این جا رسیدیم که در مشتق منسوب الیه (همانی که از آن تعبیر به ذات می کنند) لحاظ شده؛ یعنی ناطق با نطق فرق دارد. ضارب با ضرب فرق دارد. با ضرب فرق دارد. پس یک منسوب الیهی در مشتق هست؛ منتها آیا به نحو تفکیک و لحاظ استقلالی؟ این جا است که کمی باید بیشتر از جاهای دیگر دقت کنید. آیا این لحاظ ذات، لحاظ منسوب الیه به نحو مستقل است؟ چطور تعبیر کنم؟ به وجه تفکیک است؟ به طوری که ناطق یک تکه اش شیء است؛ شیء له النطق. نه، این طوری کسی نباید بگوید. به عبارتی که به گمان ما عبارت خوبی است. ضارب نه یعنی شخص و زدن او به طوری که قیچی کنیم؛ بگوییم نصفش دلالت بر شخص است؛ نصفش دلالت بر زدن است؛ ثلثش هم دلالت بر او است. زید و زدن او، این نیست؛ ولی نمی توانیم هم بگوییم ذات لحاظ نشده؛ چون وجداناً بین زنده با زدن با زد فرق می بینیم. می دانید هنر این قسمت چیست؟ این است که ما ذات را می آوریم که به آن می گویند منسوب الیه؛ اما نمی گوییم به نحو استقلال لحاظ شده. لذا ناخودآگاه در فارسی هم (این ها ارزش مند است.) مرکب تعبیر نمی کنیم. می گوییم زنده، دانا، توانا؛ اما همین توانا را وقتی که بازش کنید شخص در آن است. شما وقتی می خواهید شخص قادر را بگویید می گویید توانا؛ ولی وقتی می خواهید مصدر بگویید می گویید توانا؟ می گویید توانا بودن یا توانایی؛ اسم مصدر یا

توانا بود (اگر فعل بخوایم بگوییم). پس لحاظ هست. ما این جا دیگر با آقای میرسیدشریف خیلی مؤدبانه درگیر می شویم. می گوییم شما که می گوئید بسیط است، اگر می گوئید ذات لحاظ نشده، به جد محترم خودت اخذ شده؛ چون ما فرق می بینیم بین ضارب و ضرب و ضَرَب. باز هم تکرار می کنیم: به نحو استقلال لحاظ نشده.

شماره سه در برگه را نگاه کنید (البته عبارت دیروز را هم خواندیم؛ ولی قرار شد امروز تطبیق بدهیم): ان المنسوب الیه (یعنی ذات. در مثالمان زید) لم یلحظ فی المشتق علی وجه التفکیک و الاستقلال فمعنی الضارب لیس الذات و المبدأ و النسبة علی وجه التفکیک که ترجمه اش بشود زید و زدن او؛ نه ضارب معنایش این نیست. بل معناه شیء که در فارسی می گویند زنده؛ اما همین کلمه زنده همه آن ها را دارد. و هذا مرادهم من قولهم شیء له کذا یا ذات ثبت لها کذا. این تعبیر گویا می خواهد استقلال را برساند؛ بگوید ذات ثبت له، این هم نسبت، الضرب. این ها را اگر به نحو استقلال نگاه کنید معنای ضارب نیست؛ معنای عالم نیست. اگر در مورد خداوند متعال بگوییم الله عالم، نه یعنی ذات ثبت له العلم. عالم یعنی دانا؛ اما خب مگر می شود مشتق بدون منسوب الیه باشد؟ شماره چهار را هم نگاه کنید: کان لازم ما ذکر، ان الذات مأخوذة فی مفهوم المشتق؛ اما علی وجه الابهام و عدم التعین. منظورم عدم استقلال است؛ همان در شماره سه گفتیم. ولیست هی بخارجة عنه بوجه. خارج از مفهوم مشتق نیست اصلاً. اگر میرسیدشریف می خواهد بگوید خارج است، خارج نیست.

حالا من یک سؤال از شما بکنم؛ چون این سؤال و جوابش را جایی نمی بینید. آیا بهتر است ما روی ترکیب و بساطت مفهوم مشتق بحث کنیم؟ یا نحوه دخول یا خروج ذات از مفهوم مشتق؟ اگر دقت کنید ما روی این دومی بیشتر تأکید داریم؟ یعنی می گوییم داخل است لیست بخارجة عنها. خارج نیست از آن. داخل است؛ اما داخل به نحو منطوی، به نحو عدم استقلال؛ نه به نحو مستقل. حالا اگر نمی دانم من آخر کار نوشته ام یا ننوشته ام. اصلاً می توانیم بگوییم که نزاع اصلاً اگر بگوییم نزاع غیرواقعی است، بین میرسیدشریف با دیگران، نزاع غیرواقعی است. می دانید برای چه؟ برای این که اگر قائلین به قول آقایان ترکیب (ما که از این کلمه پرهیز داریم؛ ولی حالا منظور معلوم است.) می خواهند بگویند که در مشتق ذات مستقلاً می آید، یعنی ضارب یعنی ذات و زدن او. نه، معنای ضارب این نیست. این یک لفظ مرکبی می خواهد. زید و ضربه. عربی اش هم این می شود. در حالی که ما از ضارب تعبیر بسیط می کنیم. از آن طرف آقای میرسیدشریف اگر می خواهد همین مقدار را هم که ما می گوییم انکار کند، نزاع می شود واقعی؛ ولی معلوم نیست ایشان این ها را انکار کند. ایشان دیده که آقایان شیء

می آورند، یا ذات می آورند. یک چیزی مثل شیء یا ذات در معنای مشتق؛ گفته این را مستقلاً نیاورید. اگر این طور باشد دعوا واقعی نیست دیگر.

اگر کسی بگوید مشتق مرکب است که مشهور می گویند یا مثل ما یک چیز بینابینی بگوید، یعنی بگوید ذات به نحو لا استقلال در مفهوم مشتق هست، باز هم تکرار می کنم چون باید فرق باشد بین ضارب و ضرب، بین ضارب و ضرب، باید فرق باشد. فرقی هم همین است که در این لحاظ ذات شده. یک کسی سه اشکال به ما بگیرد: بگوید اگر ذات مأخوذ است، شما در البیاض ایض چه می گوید؟ این آقای میرسیدشریف دارد و اگر اشتباه نکنم، با این که اخیراً هم رجوع کردم، ظاهراً باشد در عبارتش، در حاشیه بر شرح مطالع. ایشان ظاهراً وقتی می خواهد اشکال بگیرد، می گوید اگر ذات در مفهوم مشتق هست و مفهوم مشتق مرکب است، شما در البیاض ایض چه می گوید؟ حالا یک وقت می گوید الثوب ایض، العمامة بیضاء، این ذات دارد و مبدأ دارد و نسبت. عمامة سفید یعنی شیء ثبت له البیاض (با همان تعبیر مشهور می گوئیم). منظور همانی که گفتیم است؛ اما البیاض ایض چه؟ یک مثال دیگر. زید موجود. کسی سؤال می کند: فلانی بچه دارد؟ بله بچه دارد. محمود اسمش است؛ اما یک وقتی می گوئیم الوجود موجود. غلط که نیست. الوجود موجود یعنی ذات ثبت له الوجود؟ در زید و محمود و احمد می توانیم بگوئیم ذات ثبت له الوجود، بعد از تولد یا بعد از انعقاد نطفه، اما الوجود موجود چه؟ میرسیدشریف می گوید اگر بسیط باشد، دیگر ذات نیست؛ شیء نیست. الوجود موجود، یعنی الوجود وجود. البیاض ایض، یعنی از البیاض بیاض؛ ولی وقتی مشتق مرکب است این جا گیر می کنیم. این یک مثال.

مثال دیگر: قرآن که خوانده اید. اگر اشتباه نکنم سوره حج، خدا متعال می فرماید: ان زلزلة الساعة شیء عظیم. آن جا دیگر هشت ریشتر و هفت ریشتر و فلان نیست؛ شیء عظیم. سؤال می کنیم. شیء عظیم. اگر در خود عظیم شیء هست، چون بنا شد عظیم مشتق باشد؛ مشتق بنا شد مرکب باشد؛ یعنی شیء له العظمة. پس طور می شود: ان زلزلة الساعة شیء له العظمة؛ واقعاً احساس تکرار می کند آدم. میرسیدشریف می گوید من شیء نمی گیرم مقدر. راحت هستیم. آقایان مشهور مقدر می گیرند ناراحت هستند. این هم یک مثال.

مثال دیگر: اصلاً چرا برویم سراغ این مثال‌ها؟ همان مثال‌ها دم دستی. زید عالم. زید عالم یعنی چه؟ یعنی زید شیء، یعنی همان ذات، این‌جا خود زید است دیگر. اگر شیء هم بگیریم مصداق شیء این‌جا کیست؟ مصداق شیء که عمرو نیست که. نمی‌توانیم بگوییم زید عمرو له العلم. زید عالم، یعنی زید شیء ای زید (چون مصداق شیء زید است). له العلم. لذا زید عالم این‌طور می‌شود: زید زید له العلم. تکرار ... واقعاً شما در زید عالم، زید قادر، زید کاتب، زید نائم، زید شارب، زید آکل احساس تکرار می‌کنید؟ فکر می‌کنید دارد تکرار می‌شود؟ اگر مشتق است این‌ها تکرار است دیگر. مثل آقای میرسیدشریف، اگر بسیط می‌گیرد به این خاطر است. ولی اگر بسیط بگیریم، زید عالم یعنی زید دانا است. دیگر تکرار نیست که. البیاض ایض یعنی البیاض سفید. دیگر نمی‌گوییم شیء له سفیدی. تکرار نمی‌شود.

پس کسی که مدافع بساطت است و مخالف ترکیب است، این‌ها را می‌آورد. حالا دو گروه باید این را جواب بدهند؛ یکی قائلان به ترکیب و یکی هم خود ما. ما چه‌کاره شدیم این وسط؟ ما شدیم میانه دیگر. در بحث نه می‌توانیم ترکیب به آن معنای جدا، ترکیب خالص، یعنی واقعاً مرکب، نه آن را من درست می‌دانم، نه بساطت را. چون نظر ما را فهمیدید دیگر چیست. ما می‌گوییم ذات هست؛ به جد سیدمیرشریف هم قسم خوردیم؛ گفتیم ذات هست. منسوب‌الیه در مفهوم مشتق هست و الا با ضرب و ضرب چه فرق دارد؟ ولی نه به نحو استقلال. این شد میانه. لذا ما هم باید جواب بدهیم. می‌خواهم بگویم این اشکال را فقط مشهور نباید جواب بدهند؛ ما هم که فکر می‌کنیم راه وسط داریم می‌رویم باید جواب بدهیم. البته ما هم عملاً داریم مرکبی می‌شویم. گفت اسمش بیاید خودش نیاید؛ اما ترکیب را یک‌طور خاصی بیان می‌کنیم و الا اگر بنخواهید ما را دسته‌بندی کنید، ما را هم باید ببرید در همان جدول مشهور، جدول ترکیب؛ منتها به همین مدیریتی که کردیم.

اگر من این مثال‌ها را جواب بدهم، هم از مشهور دفاع بکنم و هم از نظر خودم که دیگر آقای میرسیدشریف نباید اشکال داشته باشند. روی ترتیب: سه گروه مثال داشتیم. گروه اول البیاض ایض با الوجود موجود با السواد اسود ... بود. به نظر شما اشکال دارد بگوییم این‌ها مجاز است؟ البیاض ایض بگوییم مجاز است؛ وگرنه ایض نیامده بود که حمل بر بیاض بشود. مگر منکر داشت؟ مگر این حمل اصلاً فایده دارد؟ ایض آمده بود حمل بر لباس و بدن و کیف و کفش و کتاب و فرش و سنگ و این‌ها بشود. بگوییم الثوب ایض؛ العمامه یا عمامه فلانی ایض یا کیف من ایض. آمده بود حمل بر ذات بشود. حالا بگوییم مجاز یا بگویید از باب توسع. واضح اجازه داد که ما ایض را بر خود بیاض هم حمل کنیم. آقایان یک وقتی حس اشکالتان گل نکند بگویید که خب اگر

البياض ابيض مجاز است پس حقيقتش چيست؟ حقيقتش البياض بياض است. اين خوب است. يا الوجود وجود؛ اما الوجود موجود، بگويم مجاز است، بگويم توسع است [درست است]. اين دو هم فرق مي کنند. مجاز يعني از موضوع له خارج شده. توسع يعني واضع اجازه مي دهد اين هم موضوع له فرض بشود. پس ببينيد يك سري قضايا مثل البياض ابيض، الوجود موجود، السواد اسود، نبايد باعث بشود كه ما بگويم در مشتق ذات نيست. آن روشي كه ما ديروز پياده كرديم، گفتيم واضع مشتقات را آورده براي ذوات متلبس به مبدأ؛ يعني واضع ديد مثلاً براي اشيا كه رنگ دارند بايد مشتق بياورد. اسود را آورد براي اشياي سياه؛ ابيض را آورد براي اشياي سفيد و هكذا. اگر بگويم مجاز است.

اما برويم سراغ دومي. مثال دوم چه بود؟ قرآن بود. ان زلزله الساعة شيء عظيم. البته مي دانيد كه اين مثال است. شما مي توانيد از كلام عرب مثال هاي بسياري پيدا كنيد؛ آن جايي كه مثلاً شيء يا ذات جدا از صفت آمده؛ مثل اين كه مي گوييم زيد شخص كريم. نمي گوييم؟ شخص نجيب. شخص در خود نجيب هست؛ چون نجيب يعني ذات. ذات هم كه با شخص يكي مي شود؛ در علم يكي مي شود. مي گوييم زيد شخص نجيب. اين هم هست. شيء عظيم. مي دانيد من چه جوابي مي دهم اين جا؟ ما راحت هستيم. اگر شيء (در مثال آيه) در مشتق به نحو استقلال آمده بود، به طوري كه معنای عظيم يعني شيء له العظمة، قهراً تكرر بود؛ يعني حس تكرر مي كرديم؛ تكراري كه چندان جالب هم نبود؛ چون اين طور مي شد ديگر: ان زلزله الساعة شيء له العظمة. البته براي تكرر و تأكيد طوري نيست؛ ولي فرض كنيد جاي تأكيد نيست؛ نمي خواهيم تأكيد كنيم؛ آدم احساس تكرر مي كرد؛ ولي ما گفتيم شيء يا ذات اگر هم هست، به نحو، غير استقلال است؛ اگر اين طور باشد ديگر آدم احساس تكرر نمي كند. در فارسي هم ببينيد عظيم معنایش چیزی كه برای آن عظمت است نيست؛ اين كه خودش جمله است. عظيم يعني بزرگ. عظيم در فارسي هم خودش را مي گوييم عظيم. مي گوييم فلان چيز خيلي عظيم است؛ ولي بخواهيم يك تعبير فارسي بكنيم، مي گوييم بزرگ؛ اما بزرگ قهراً با بزرگي بايد فرق كند. ذات هست. اين هم ثمره قول ما كه ما ذات را مستقلاً در نظر نغيريم. اين هم راجع به شيء عظيم.

از اين جوابي كه به شيء عظيم داديم آن يكي هم حل مي شود: زيد عالم. واقعاً اگر عالم معنایش اين باشد: زيد ذات (ذات در اين جا يعني همان زيد) له العلم. در واقع مي شود زيد زيد له العلم؛ ولي كه گفته كه عالم را معنا كنيم به ذات و بعد زير ذات هم بنويسيم زيد تا احساس تكرر بشود؟ اين را بگذاريد براي كسي كه بخواهد بهانه بگيرد. زيد عالم يعني زيد دانا. دانا هم همين معنایی كه ما گفتيم؛ ذات در آن هست، اما نه به نحو مركب؛

یعنی یک تکه. البته جالب است کسی به ما بگوید دانا را معنا کن، می‌گوییم شخصی که علم دارد؛ اما این‌ها در بیان می‌آید نه در لحاظ. این را هم دقت کنید.

اگر به ما بگویید نظر کلاس را بگو، ما همین می‌گوییم که درشت نوشتیم. برگه را نگاه می‌کنید؟ ۲۴۶. کیف کان (علی ای حال. نتیجه تقریباً دو کلاس) ان المنسوب الیه (یعنی همان ذات) مأخوذ فی مفهوم المشتق بوجه. اولاً من تعبیر مرکب نکردم. حالا بعدش هم می‌خوانیم؛ ولی گفتیم مأخوذ است. بوجه هم می‌گوییم که نکته سه و چهار درس امروزمان بود؛ یعنی به وجه ضمنیت؛ به وجه لاستقلال. و التركب بهذا المعنی صحیح و بمعنی غیره باطل. یعنی به این معنا اگر بگوییم ذات داخل است درست است؛ اما اگر بگویید به نحو مستقل غلط است. و بذلک قد يرتفع الخلاف المعروف (خلاف چندصد ساله برداشته می‌شود). بینهم فی مفهومه و النجاح فی الوئام. می‌گوید رستگاری در وئام و التیام و توافق است؛ نه در اختلاف.

۵-۹-۲- تفاوت بین مفهوم مشتق و مفهوم مبدأ مشتق

شما را آماده کنم برای روز شنبه. یادتان می‌آید قرار بود کفایه شش مطلب بگوید آخر و دیگر از بحث مشتق برود بیرون. عمده همین نکته اول بود؛ اما نکته دوم من دوست دارم مطرح کنم و اگر صلاح می‌دانید دیگر بقیه‌اش را خودتان مطالعه کنید. حالا یک نکته‌ای دارد آن «نقول» را بعد می‌گوییم. ببینید نکته این است که بین مشتق با مبدأ مشتق چه فرقی است؟ به نظر شما اصلاً این سؤال مزخرف نیست؟ یک کسی بگوید این چه سؤالی است؟ فرق بین مشتق با مبدأ مشتق. مبدأ یعنی همان مصدر دیگر. ضارب، ضرب، ظاهراً مراد این است. این که می‌گوییم ظاهراً یک نکته دارد حالا بعداً می‌گوییم. فرق بین ضارب با ضرب، فرق بین بیاض با ابیض، همین طور مثال بزیند، فرق بین وجود و موجود، فرق بین قدرت و قادر. می‌دانید این بحث چرا مطرح می‌شود؟ که‌ها گیر می‌کنند؟ شما بفرمایید. آن‌هایی که می‌خواهند بسیط بدانند؛ و الا آن‌هایی که مرکب می‌دانند که گیر ندارند؛ این‌هایی که بسیط می‌دانند. آقای آخوند هم از این‌ها است دیگر. آن‌چه که ظاهر عبارتش است، این‌ها در این قصه گیر می‌کنند. فرق بین مبدأ با مشتق چیست؟ اگر خوشتان بیاید، از ذات مقدس خداوند هم صحبت کنیم، در بحث خدا هم این بحث پیش می‌آید. بین مبدأ اشتقاق در خداوند و مشتق چیست؟ چون خداوند مبدأ (مشتق در آن هست) قدرت است. قادر هم هست. فرق بین قادر و قدرت در خداوند چیست؟ فرق بین علم و عالم در خداوند چیست؟ در مورد خداوند به خصوص باید یک عنایتی داشته باشیم. لذا امر دوم تیترا را نگاه کنید: فی الفرق بین المشتق و مبدئه مفهومًا. بحث ما هم بحث مفهوم است دیگر؛ مفهوم مشتق، مفهوم مبدأ. حالا خارجاً آیا فرق دارند یا نه،

ممکن است خارجاً فرقی نکند؛ در ذات باری که فرقی نمی‌کند؛ اما مفهوماً چه فرقی دارد؟ فضلا مطالعه کنید بحث را بحث مهمی است؛ مخصوصاً اگر پرش اعتقادات را هم بگیرد این طور که ما سرایت دادیم ان شاء الله شنبه با هم صحبت می‌کنیم. معلوم است بحث شنبه‌مان همان شش امر است. حالا امر دوم است تا ببینیم چندتایش پیش می‌رود.